

ترانهٔ نوروزی

— یا —

نامهٔ پیروزی

الا ای خریدار اندرز و پند !
اگر هوشیاری بخوان کار بند .
که تاخامه گوهر فشاننده است ،
ازین خوشترت نامه ناید بدست .

تراوش طبع و نگارش خامهٔ :

— کاظم رجوی —

از نشریات کتابخانه «ادبیه»

با اجازهٔ نمره (۱۶۳) ادارهٔ جلیلهٔ معارف طبع شد

نوروز ۱۳۱۰

تبریز : مطبعهٔ « خلیفه گری »

غلطنامه

اغلاط ذیلرا قبل ازمطالعه تصحیح فرمائید تا در موقع خواندن دچار زحمت نشوید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١٢	حیت	حیث
٦	١٥	Phil	Philos
١٣	٨	گرد	کرد
«	٩	مریضخانۀ	مریضخانۀ
١٧	٣	بوزجمهر	بوزرجمهر
«	١٣	–	یکسال
«	١٤	–	بطریق
١٨	٦	عجالتاً	عجالة
«	٨	حقیق	تحقیق
١٩	٣	–	بدست
«	٦	فنح	فتح
«	١٠	پابمال	پایمال
«	١٥	جدل	جدال
«	١٧	سله	سلسله

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۱	رغیب	ترغیب
«	۱۳	سبگتین	سبکتکین
۲۳	۱۷	—	بخدمت
۲۴	۵	بحدفظه	بحافظه
۲۶	۱	پسس	پس
۳۰	۱	جحت	صحت
۳۱	۸	مقاسیه	مقایسه
۳۵	۸	شتباه	اشتباه
»	۱۳	انواشیروان	انوشیروان
۳۷	«	گنندکان	کنندگان
۶۵	۹	نابد	نابد
۶۶	۱۹ (حاشیه)	—	احتماع
۶۹	۱۴	اهتراز	احتراز
۷۰	۱۶ »	ورا	اورا
۷۱	۱۰ »	حکاایات	حکایات

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱ ـ ۲	سرآغاز
	قسمت اول :
۳ ـ ۹	نگاهی بگذشته
۱۰ ـ ۱٤	خسرو انوشیروان
۱۴ ـ ۱۷	بوزرجمهر
۱۷ ـ ۱۸	ظفرنامهٔ بوزرجمهر
۱۸	تاریخ تألیف ظفرنامه
۱۸ ـ ۲۱	ترجمهٔ ظفرنامه از پهلوی بفارسی بعد از اسلام
۲۱ ـ ۲۲	نوح بن منصور سامانی
۲۲ ـ ۲۵	ابوعلی سینا
۲۵ ـ ۲٦	تاریخ ترجمهٔ ظفرنامه
۲٦ ـ ۲۸	فردوسی راجع بظفرنامه چه میگوید ؟
۲۸ ـ ۲۹	قراین تألیف ظفرنامه درفاصلهٔ سالهای ٥٦٥ـ٥٧٩م
۲۹ ـ ۳۱	ظفرنامه دچار تحریفات شد
۳۱ ـ ۳۴	اهمیت ظفرنامه
۳۴ ـ ۳۸	نظم ظفرنامه

صفحه	عنوان
۳۸ ـ ۴۱	نامگذاری ظفرنامه
۴۲ ـ ۵۱	**قسمت دوم :**
	ظفرنامه منثور (ترجمه ابن سینا)
۵۲ ـ ۵۹	**قسمت سوم :**
	ظفرنامه درتاریخ گزیده
	قسمت چهارم (نامهٔ پیروزی) :
٦۰ ـ ٦۲	آغاز سخن بنام یزدان
٦۲	درود بر پیامبر و پیشوایان
٦۲ ـ ٦۳	دادگری و دانشپروری نوشیروان
٦۳	فرمان نوشیروان بفراهم کردن ظفرنامه
٦۴	فراهم آمدن ظفرنامه
«	فرمان نوشیروان بخواندن ظفرنامه
« ـ ۷۰	خواندن ظفرنامه
۷۰ ـ ۷۲	قسمت دوم ظفرنامه
۷۳	خوش آمدن ظفرنامه برانوشیروان وانعام بوزرجمهر
«	ترجمه ظفرنامه
«	نظم ظفرنامه

این تألیف ناچیز خود را بحضرت یگانه
استاد معظم آقای امیرخیزی مدیر محترم
مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز تقدیم میدارم .

هرکس مرکبات کند هدیه روزنو   من خوشتراز مرکب وواتم نیافتم(۱)

نوروز ۱۳۱۰ _ ك. رجوی

بیان مقصود

احیاء آثار تاریخی و یادگار های باستانی یکی از امور مهمه ایست که از دیرگاهی اوقات شبانه روزی محققین و کنجکاوان عالم را بخود مشغول ساخته و بواسطهٔ همین کار است که عرصهٔ تاریخ روز بروز وسیعتر وتاریکیهای لایتناهی آن رفته رفته روشنتر میگردد .

برای هر فرد فرد یك ملت از وظایف حتمیه میباشد که حتی المقدور در پی تحقیق و کاوش از ماثر نیاکانی و احوال گذشتگان خود بوده و تا آنجا که میتواند از خدمت بعملی شدن نظریهٔ فوق باز نایستد .

کتب و آثاری که مانند کتاب راجع بخط ، زبان ، ادبیات و علوم یك ملت و نمایندهٔ ترقی و تنزل آنها میباشد ، از نقطهٔ نظر تنویر احوال پیشینیان ، گرانبها ترین و نافعترین آثار تاریخی شمرده میشود .

زیرا کتاب یا هر نوشتهٔ ، یك نمایندهٔ ناطق از آثار تاریخی یکقوم است که با ما حرف میزنند و کیفیات ارتقاء و انحطاط سیاسی یا علمی و ادبی را با روحیات و احساسات و عواطف آن ملت بما شرح میدهد . بخلاف یکسر ستون

فلان قصر مثلا که سالهای متمادی همانطور ساکت و صامت ایستاده و خیلی مشکل است که راجع باحوال گذشتگان از آن چیزی فهمید .

پس زنده کردن کتب و پایدار ساختن آنها در رأس این وظیفه یعنی احیاء آثار تاریخی قرار گرفته است .

ما با در نظر داشتن مطالب فوق ، درین کتابچه ، تا حدی که مقدورمان بود ، باحیای یکی از آثار اخلاقی و فلسفی ایران که یادگار ۱۵۰۰ سال پیش ازین و در مقام خود بسی گرانبها و پرقیمت است کوشیده و وظیفهٔ خود را انجام داده ایم .

ك . رجوی



ستایش بی پایان برخداوند آسمان وزمین ، درود بیکران بر پیامبر فرجامین و آفرین بیشمار برپیشوایان بزرگوار که برگزیدگان آنند وجانشینان این

سر آغاز

« ظفر نامه» رسالهٔ مختصری است از تألیفات ابوزرجمهر فرزانه ، وزیر بی نظیر انوشیروان عادل. که بنام آن پادشاه دادگر برشتهٔ تحریر آورده است . |۱|

|۱| در « کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون » ، تألیف « کاتب چلبی » راجع به ظفر نامه چنین نویسد :

(ظفر نامه) علی اسم أسئله انوشروان ملك العجم المشهور و اجوبة بزرجمهر علی لغة الدهلوی (کلمهٔ (پهلوی) را

نگارنده ، اخیراً این رسالهٔ کوچك را ــ که مشتمل نصایح ذیقیمت و مفیدی است ــ بنظم آورده و به (**نامهٔ پیروزی**) موسومش ساختم .

اینك این منظومه بنام (**ترانهٔ نوروزی ـ یا ـ نامهٔ پیروزی**) تقدیم خوانندگان محترم میگردد .

ولی ، برای نمایش اهمیت این رسالهٔ مفید مختصر ، چه ازنقطهٔ نظر قدمت تاریخی ، چه از حیث ادبی وحکمتی ، وشرح تاریخ زندگانی مؤلف و مترجم آن مجبورم که قبل ازشروع باصل مقصود ، توجه خوانندگان محترم را بمقدمات ذیل جلب نمایم :

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

(دهلوی) ضبط کرده است ، بدیهی است که غلط حروفچینی است. مؤلف)دونها انوشروان (؟) ثم امر نوح بن منصور السامانی وزیره ابن سینا بنقله الی الفارسیه فنقله .

درجملات فوق ، دومخالفت بزرك بامتن ظفرنامه بنظر میرسد : اولا ظفرنامه مشتمل برسؤالهای انوشیروان وجوابهای بوزرجمهر نبوده بلکه یکقسمت آن شامل سؤالات بوزرجمهر وجوابهای استاد او ، وقسمت دیگر آن محتوی سؤالات اشخاص مجهول وجوابهای لقمان حکیم است ثانیاً ، ظفرنامه را انوشیروان مدون نکرده بلکه خود بوزرجمهر برای او نوشته است .

صاحب کشف الظنون سه ظفرنامهٔ دیگر هم ذکر کرده است که غیر ازین ظفرنامه میباشند .

قسمت اول

تاریخچهٔ ظفر نامه

— ۱ —

نگاهی بگذشته

کسانیکه مختصر آشنائی با صفحات تاریخ دارند، مستغنی از آنند که نگارنده اهمیت تشکیل سلسلهٔ (ساسانی) را، درتاریخ چهار هزار سالهٔ ایران [۱]، برای ایشان شرح و تذکر دهم.

دولت ساسانی سلسلهٔ عظیم الشأنی است که بعدازاستیلای

---

[۱] معمولا تاریخ ششهزارساله ایران می گویند ومبداء این اصطلاح اینست که بطورافسانه می گویند: آرین هادر ۳۰۰۰ یا ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد بایران آمده اند ولی باید دانست که تاریخ ایران از چهار هزار بلکه سه هزار سال قبل ازین تجاوز نمی کند. زیرا شروع مهاجرت آرینها بایران ازدو هزار سال ق. م. بالاتر نمی رود و اولین دولتی که در ایران تشکیل یافته دولت (مد) است درحدود قرن هفتم ق. م.

اسکندر و قبل از غلبهٔ اسلام [۱] در ایران سلطنت نموده و افتخارات از دست رفتهٔ دورهٔ هخامنشی (کیان) را از سر نو احیا کرده است .

هر گاه وضعیت سیاسی و معنوی ایران را ، در موقع طلوع آفتاب این سلسله ، تحت نظر مداقه در آریم ، خواهیم دید که مؤسسین و شهریاران این سلسله ، چه رول مهمی در صحنهٔ تاریخ ایران بازی کرده و چگونه ما را بر جاوید داشتن نام و تقدیس واحترام ابدی خود مقروض گردانیده اند .

مقارن تاسیس این سلسلهٔ بزرك (۲۲۶ میلادی) ، یعنی در همان موقعیکه سلسلهٔ اشکانی در هر قدم رو بانقراض و زوال می رفت ، مخاطرات بزرکی هم ازحیث سیاست خارجی و هم از حیث ترتیبات اداری داخلی ، متوجه مملکت باستانی ایران بود :

از یکطرف ضعف دولت اشکانی ، دولت مقتدر روم را ـ که صیت قدرت و نفوذ آن تمام ممالك مغرب را فرا

---

[۱] غلبهٔ اسکندر در ۳۳۱ ق . م و استیلای اسلام در ۶۵۳ میلادی است .

گرفته و سالیان دراز هم باشکانیان دست وپنجهٔ گرم کرده بود ـ بخیال تسخیر ممالك شرق ، بنا برین بنابود ساختن دولت ایران ـ که حریف قوی پنجهٔ در مقابل آن بود ـ انداخته و بلای بزرکتر از غلبهٔ اسکندر مقدونی را متوجه این سر زمین ستمدیده کرده بود .

ازطرف دیگر ، ترتیب ملوك الطوایفی ـ که ازابتدای ظهور سلسلهٔ اشکانی (۲۴۹ ق . م) تا انقراض آن (۲۲۶ م .) در سر تا سر مملکت ریشه دوانیده بود ـ میرفت شیرازه و حدت ملی و مرکزیت سیاسی ایران را ازهم پاشیده ومملکت سیروس [۱] وداریوش کبیر [۲] را بممالك جزء ونیمه مستقلی چند تجزیه نماید.

مهمتر از تمام اینها ، یك خطر بزرك معنوی ـ که عبارت ازنابودی مشخصات ملی ازقبیل زبان ، رسوم ، اخلاق

[۱] « کورس » یا « سیروس کبیر » ازپادشاهان سلسلهٔ « هخامنشی » یا کیان (۵۵۰ ـ ۵۲۹ ق . م) .

[۲] «داریوش» یا « داریاوش » ایضاً از همان سلسله (۵۲۱ ـ ۴۸۵ ق . م)

آداب و ادبیات وعلوم باشد ــ وطن ما را هدف خود قرار داده بود . چه از استیلای اسکندر ببعد ، یعنی در زمان سلطنت دو سلسلهٔ سلوکی (بنام یکی از خلفای اسکندر که «سلو کوس» نام داشته) و اشکانی . روح ملیت یونانی در ایران دمیده شده ، مملکت با افتخار عجم وجانشینان جم شباهت زیادی بیونان و یونانیها پیدا کرده بودند . حتی در زمان منتهی قدرت وتسلط اشکانیان ، بعضی شهرهای آزاد یونانی نشین در قلمرو ایشان وجود داشت که فقط سالیانه خراجی بدولت پرداخته . ولی درامورات داخلی خود استقلال کامل داشتند. این بلاد منشاء عمدهٔ انتشار رسوم، عادات و زبان یونانی در ایران بودند تا آنجا که بعضی از پادشاهان اشکانی‌هم برای استمالت ساکنین آنها ، اسم خود را با لقب «فیلهلن» [۱] یعنی یونانی دوست و بارسم الخط یونانی »

[۱] هلن (Hellene) نام قدیم قوم یونانی است و فیل (Phil) درلغت یونانی بمعنی محب و دوستار میباشد . چنانکه در ترکیب کلمهٔ (فیلسوف) هم داخل شده . و بمعنی (حکمت دوست) میباشد .

در روی سکه ها نقش می کردند ! درینصورت ، چنانکه سعدی علیه الرحمه (٥٨٠ ــ ٦٩١ هجری) در گلستان اشاره فرموده که : الناس علی دین ملوکهم ، مردم نیز از اقتباس اخلاق و زبان یونانی ذرهٔ فرو گذاری نمی کردند .



طلوع آفتاب سلسلهٔ ساسانی ، از افق استخر ، (در ٢٢٦ میلادی) تمام این نقشه را ــ گوئی که نقش بر یخ بودند ــ محو و نابود ساخت :

اولا ، شهریاران مقتدر این سلسله ، مانند اردشیر بابکان (٢٢٦ ــ ٢٤٢ م .) ، شاپور [١] و انوشیروان ، قد وطن پرستی درمقابل دولت روم علم کرده ونه تنها خیالات استیلا جویانهٔ او را نقش بر آب کردند ، بلکه درهر موقع

[١] شاپور نام دو نفر از پادشاهان ساسانی است : اولی پسر اردشیربابکان از (٢٤٢ ــ ٢٧٢ م.) . دومی پسرهرمز دوم از (٣١٠ ــ ٣٣٧) این دومی همان شاپور « ذوالاکتاف » است که عجم ها او را « هوبرسفت » لقب داده بودند . چه « هوبر » بمعنی کتف است .

نظامیان آنرا عقب زده وبدادن خسارات وخراجهای هنگفت وادار کردند .

ثانیاً ، ترتیب ملوك الطوایفی دورهٔ اشکانی را برهم زده مملکت را بچهار قسمت ــ که حاکم (ساتراب) آنها ازطرف خود شاهنشاه انتخاب می شد ــ تقسیم و به نیکوترین طرزی اداره کردند .

ثالثاً ، سلاطین بزرگوار ساسانی ، علاوه بر افتخارات سیاسی که برای مملکت ایران حاصل کردند ، باحیای علوم وادبیات نیز پرداخته وهمواره به معارف پروری ودانش دوستی معروف بودند . مملکت را از استیلای معنوی یونانی ها نجات داده و رسوم وعادات و زبان یونانی را طرد کردند . زبان پهلوی را ــ که برزخ مابین فرس قدیم دورهٔ هخامنشیان و فارسی بعدازاسلام بود ــ درمملکت رواج دادند. بترجمه و وارد کردن کتب علمی و ادبی خارجی اقدام نمودند.[۱] ادبا ، حکما ، اطباء وموسیقی دانها را نوازش و

[۱] باید دانست علومیکه درین دوره ازخارج بایران وارد

تشویق فرمودند . مدارس وبیمارستانها بنا کردند . کتیبه ها ونقوش تاریخی از خود بیادکار گذاشتند . بطور کلی بدورهٔ قدرت سیاسی و ادبی ـ که از غلبهٔ اسکندر تا انقراض سلسلهٔ اشکانی امتداد یافته بود ـ خاتمه دادند .

انوشیروان دادگر ـ *که حکایات بیشمار ازمملکتداری و دادگری او زبانزد عوام و خواص میباشد ـ بیشتر از دیگران درین راه کار کرده و قوس صعودی اعتبار دورهٔ ساسانی‌را بنقطهٔ ماکزیمم (منتها نقطهٔ بلندی) رسانیده است.

از آنجائیکه ظفر نامه بنام این پادشاه بزرگوار و در زمان سلطنت او تألیف شده است . لهذا تاریخچهٔ ظفر نامه را باشرح دورهٔ فرمانروائی او شروع می کنم :

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

شده اغلب از یونان بوده وعبارت از ترجمهٔ همان علومی است که در غلبهٔ اسکندر، از ایران بیونان انتقال یافته ونسخهٔ ایرانی آنها محو ونابود شده بود . پس میتوانیم بگوئیم که علوم مزبوره ، مال خود ایرانیها بوده ومقتبس ازدیگری نیست .

— ۲ —

خسرو انوشیروان

(۵۳۱ — ۵۷۹ م .)

انوشیروان یکی از بزرگترین شاهنشاهان ایران بلکه از نوابغ حکمرانان عالم است .

این پادشاه در سال ۵۳۱ میلادی یعنی ۹۱ سال قبل از هجرت (هجرت نبوی صلی الله علیه و آله در ۶۲۲ میلادی اتفاق افتاده) بتخت ساسانی جلوس کرده و در سال ۵۷۹ میلادی وفات یافته است .

اسم پدرش « قباد » اسم خودش « خسرو » بود . اعراب خسرو را (کسری) و رومیها (Chosoroès) می گفتند که بعدها هر سه اسم پارسی ، عربی و رومی او اسم عمومی اخلاف او گردیده است . چنانکه « قیصر » نام یکی از سرداران رومی و « اشك » اسم مؤسس سلسلهٔ اشکانی ، بکلیهٔ جانشینان ایشان اطلاق می شده است . (قیاصره ، اکاسره و اشك اول و اشك دوم و ..... الخ)

انوشیروان (نوشین روان) و داد گر از القاب او

بودند .

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در زمان سلطنت او متولد شده اند . برای این پادشاه همین افتخار بس است که حضرت فخر کونین ، در تمجید و تبجیل جنبهٔ عدل و داد او ، حدیث : (**انا ولدت فی زمن الملك العادل**) را بر زبان معجز بیان رانده و مباهات فرموده اند .

افتخارات نظامی انوشیروان بیش از آنست که این مختصر گنجایش شرح آنرا داشته باشد . از تفصیل جنگهای او صرف نظر کرده و همین قدر می گوییم که در نتیجهٔ محاربات متوالیه با رومیها ، تورانی ها ، حبشی ها وسایر همسایگان مملکت ایران را وسعت بسیار بخشیده و حدود آنرا تا سواحل بحر سیاه ومدیترانه رسانیده وهمچنین جزیره ، شام ، یمن وقسمت عمدهٔ ماوراء النهر را ضمیمهٔ ممالك ایران کرده بود . ژوستی‌نین (٥٢٧ – ٥٦٥ م .) امپراطور روم را پس از دادن شکستهای سخت ، مجبور باداى باج سی ساله ، سالی مبلغ (تقریباً پنج کرور تومان پول حالیه) ساخته بود .

انوشیروان «مزدك»[۱] وپیروان او را که دین تازه شبیه به مسلك بالشویزم امروزی اختیار کرده وفتنهٔ بزرگی برپا کرده بودند ـ قتل عام کرده و ایران را از شرآنها خلاصی داده است (در ۵۲۸ یا۵۲۹ م.)

انوشیروان ترتیب مالیات را بواسطهٔ ممیزی ها اصلاح، مردم را بزراعت و آبادی و ازدواج و تولید مثل تشویق می کرده.

انوشیروان، آن پادشاه مدبر، برای ترغیب اهالی بخدمت نظامی، خود بشخصه داخل صفوف سربازی شده و در جنکها حضور بهم می رسانید.

انوشیروان، علاوه از خدمات فوق، در بسط معارف وادبیات وطن ما سعی بلیغ بکار برده وعلوم ممالك خارج

---

[۱] مزدك در زمان پدر انوشیروان یعنی قباد (۴۸۷ ـ ۵۳۱م.) ظهور کرد. در اول ظهور او قباد ازو طرفداری کرد ولی بعد از آنکه در سر این کار، ازطرف موبدان ایرانی، از سلطنت خلع شده وبکمك پادشاه «هیاطله» دو باره بسلطنت رسید. جانب او را رها کرد.

از قبیل روم و هند و یونان و عرب را بایران داخل کرده بموقع استفادهٔ عموم گذاشته است . « برزویه » طبیب را بهندوستان فرستاده وتوسط او کتاب « کلیله ودمنه » وآلت شطرنج را بدست آورده [۱] .

مجالس او همواره مملو از حکما وادبا واطبا بود . و بنا بروایت بعضی مورخین خود نوشیروان دارای علم و فضل فوق العاده بوده ودر مجالس باعلما بمباحثه پرداخته ودر حل مسائل علمی شرکت می کرد .

انوشیروان درشهر« جندیشاپور » [۲] مدرسه ومریضخانهٔ بنا کرده که مدتها منبع کسب علوم و مرجع طلاب بوده است .

از انوشیروان، نقشی در شهر «شاپور» [۳] بیادکار مانده که هیکل او را بر روی تخت ، در حال دریافت خراج از

[۱] بموجب بعضی روایات تاریخی پادشاه هند ، آلت شطرنج را ، بتوسط شخصی که بازی آنرا بخوبی میدانست خود بدربار ایران فرستاده .

[۲] از بناهای شاپور اول است .

[۳] ایضاً ازشاپور اول .

رومیان نشان می دهد .

یکی دیگر از بنا هـای انوشیروان « طاق کسری » یا ایوان مدائن است . ازجماله نفایس سلطنتی آ نجا فرش معروف به « بهارستان » بود که در فتح مسلمین بتاراج رفته و قیمت آ نرا خود اعراب تا (یککرور ونیم تومان پول حالیه) تخمین زده اند .

— ٣ —

بوزرجمهر (بزرك مهر)

(قرن ششم م .)

انوشیروان وزیر خردمندی داشت بنام بزرك مهر که در صدر این کتابچه نام او رفت ومؤلف همان « ظفر نامه» می‌باشد که مقصود از تمهید این مقدمه شرح تاریخچهٔ آ نست . این وزیر بی نظیر یکی از حکمای عالیمقدار آ ندوره است. قسمتی از رونق دورهٔ سلطنت انوشیروان در نتیجه کاردانیهای این وزیر خردمند بوده . این حکیم فرزانه درنشر معارف وعلوم بمنزله دست راست نوشیروان بود .

بزرك مهر تا سال ٦١٠ میلادی درحیات بوده . گویند خسرو پرویز او را درهمین سال بقتل رسانید [۱] و بعضی وفات او را در۵۹۰ مینویسند. بنا بهقول فردوسی علیه الرحمه اصل بوزرجمهر از « مرو » بوده وبرای تعبیر خوابی بحضور انوشیروان آورده شده . درصورتیکه جوان ومحصل مدرسه بوده ویکماه بعد از وفات کسری فوت کرده . هکذا بنا بگفته حکیم طوسی بوزرجمهر در نجوم و طبابت ید طولائی داشته. ولی درناسخ التواریخ مینویسد که او وپدرش قبلا درخدمت ساسانیان بودند. بعدازآنکه پدرش (اسم پدرش «سوخرا»ولقباو «بختکان» میباشد وبنابرین بوزرجمهررا «ابن بختکان» هم گویند) بدست قباد کشته شد وبعداز جلوس انوشیروان «بهبود» [۲] (وزیر سابق او) بوزارت رسید ،

[۱] دربعضی تواریخ که از آنجمله ناسخ التواریخاست، ضبط شده که خود انوشیروان، دراواخر سلطنت خود، بوزرجمهر را کشت ولی بنا بگفتهٔ فردوسی انوشیروان ببوزرجمهر خشم گرفته، بند نهاده سپس دوباره آزاد ساخته است

[۲] فردوسی اسم او را «مهبود» ضبط کرده است .

بوزر جمهر بمرو رفته سپس در موقع تعبیر خواب انوشیروان دوباره بدربار آورده شـده است و بعضی گویند در اوایل معلم هرمز بن نوشیروان بوده وبعد ها درنتیجهٔ لیاقت و کفایت بمقام وزارت رسید .

ازآثار قلمیه او آنچه ازچنك اعراب نجات یافته وبدست ما رسیده است ، یکی مقدمه کتاب « کلیله و دمنه » [۱] است که بباب برزویه طبیب معروف است .

دیگر « ظفر نامه » که موضوع « نامه پیروزی » نگارنده میباشـد .

بعضی کتب دیگر هم ازو بیادکار مانده بود که در اوایل اسلام دردست بودند . ولی امروز از بین رفته اند .

برخی از کلمات قصار ونصایح او بعربی انتقال یافته که الان هم در دست است .

[۱] کتاب کلیله و دمنه را ابن مقفع (وفات در ۱۴۳ هجری) از پهلوی بعربی ، وابوالمعالی نصرالله بن عبد الحمید منشی (درحـدود قرن‌شش‌هـ . می زیسته) ازعربی بفـارسی ترجمه کرده اند .

اختراع آلت (نرد) را باو نسبت میدهند :

گویند وقتیکه آلت (شطرنج) رااز هند بایران آورند، بوزرجمهر ، در سایه هوش تیز وفراست خارق العاده که داشت، بدون اینکه کسی آن بازی را باو یاد بدهد، باآورندهٔ آلت مزبور ـ که خیلی استاد وماهر بود ـ شطرنج باخته واورا بشهمات کرد . و در مقابل آن آلت نرد رااختراع کرده بهند فرستاد .

ـ ٤ ـ

ظفر نامهٔ بوزرجمهر

روزی انوشیروان به بوزرجمهر فرمود :

ـ « نصایح چندی ، در الفاظ اندك و معانی بسیار ، برای ما فراهم کن که در هر دو جهان بکار آید.» بوزرجمهر برای انجام این فرمان ، یکسال مهلت خواست. بعد از اتمام یکسال رساله بنام «**ظفر نامه**» ـ که شامل نصایح سودمندی بطریق سؤال و جواب بود ـ بهپیشگاه انوشیروان تقدیم کرد . انوشیروان را بی اندازه خوش آمد . در ازای این خدمت شهری در اقطاع بزرك مهر افزوده ، نصایح ظفر نامه

را به آب زر نویسانیده و همواره بمطالعه آن مشغول میشد.
این بود مختصری از شرح حال مؤلف «ظفر نامه» و شاهنشاهی که این کتاب بنام او تألیف شده است.

(تاریخ تألیف ظفر نامه)

راجع بتاریخ تألیف ظفرنامه ، مدرك معتمد تاریخی ، عجالتاً در دسترس نگارنده نبوده و در هیچیك از تواریخ باین قضیه تصادف نکردم . لهذا نمیتوانم سال تاریخ آنرا بطور تحقیق معین نمایم . همین قدر می توانم بگویم که در فاصله سالهای ۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی (دوره سلطنت انوشیروان) ، یعنی تقریبا ۱۵ قرن قبل از این تألیف شده است .

— ∗ —

(ترجمه ظفرنامه از پهلوی بفارسی بعد از اسلام)

« ظفر نامه » بزرگمهر در اصل بزبان پهلوی (۱) بود. خوشبختانه ، این نسخهٔ گرانبها — حالا بهر وسیله بوده است — در غلبهٔ اسلام ، از بین نرفته و برای دورهٔ سامانی بیادگار ماند .

---

(۱) فارسی معمول قبل از اسلام

از غلبهٔ اسلام تا قرن چهارم هجری ، تاریخچه ظفرنامه برای ما مجهول است . یعنی نمیدانیم مانند بعضی کتب دیگر ایرانی بعربی ترجمه شده است یا نه . تااینکه دراین قرن ... یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی یعنی «ابوعلی سینا» از پهلوی بفارسی بعد از اسلام ترجمه شده است :

بعد از انقراض سلسلهٔ ساسانی و فتح ممالک ایران به دست اعراب ، دورهٔ فترت ثانی ایران شروع میشود . این دوره – که تادویست سال بلکه بیشتر طول کشیده – مانند دورهٔ فترت بعد ازغلبهٔ اسکندر . ایران را از هر حیث ، بی اعتبار کرده و آثار تاریخی ، علمی و ادبی آنراپایمال نموده است . این حال تا ظهور سلسله « سامانی » درمملکت ایران حکم فرما بود . گر چه قبل از سامانیان بعضی از امرای ایرانی ، مانند « صفاریان » و غیرهم ، سر از اطاعت خلفای غاصب عباسی پیچیده و علم استقلال بر افراشتند . ولی تا زمان سامانیان مشغول جنگ و جدل بوده و توجه چندانی بادبیات و اجتماعیات نکرده‌اند. در حقیقت میتوان گفت نهضت ادبی ایران از موقع ظهور سلسه سامانی شروع می

شود . سامانیان در ترویج زبان فارسی بعد از اسلام و ادبیات ایران خدمات زیادی کرده‌اند .

فارسی امروزی ماثمره کوشش امرای آن سلسله میباشد.

گویندگان و شعرای اولیهٔ فارسی بعد از اسلام در زمان این سلسله ظهور کرده‌اند . دراین دوره ، کم کم ، ایرانیان دست بترجمه آثار ایرانی ــ که دردوره فترت بزبان تازی تألیف شده و یا از پهلوی به آن لسان انتقال یافته بود ــ زدند .

از قدیمترین آثار نثری این دوره ترجمهٔ تاریخ طبری و تفسیر طبری [۱] از عربی بفارسی است که در زمان «منصور بن نوح» (۳۵۰ــ ۳۶۶ هجری) ترجمه شده است .

دیگری ترجمه ظفرنامه از پهلوی بفارسی بعد از اسلام که در زمان پسر منصور مزبور ، یعنی امیر «نوح بن منصور» و بقلم ابوعلی سینا ، میباشد . و نسخه که فعلا از ظفرنامه در دست ما است ، همین ترجمه ابوعلی میباشد .

پس لازم است ، برای اتمام تاریخچه ظفر نامه ، مختصری

(۱) ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۴ ــ ۳۱۰ هجری)

از شرح حال نوح‌بن‌منصور و ابو علی سینا را متذکر شویم.

- ٦ -

نوح‌بن منصور سامانی (۳٦٦- ۳۸۷ه.)

« نوح» پسر «منصور»، یکی از امرای فضل دوست سامانی و هفتمین آنها است. در سال ۳٦٦ هجری بامارت رسید. ولی بیچاره دوره امارت خود را در کشمکش و اختلافات وزراء و فرماندهان خود - که بالاخره در نتیجه همین کشمکشها، دولت سامانی رو بانقراض رفته است - گذرانید - چنانکه دو نفر از ایشان، یکی بنام «ابو علی» دیگری «فایق»، دو مرتبه «بغراخان» ترك و پسر او «ایلك خان» را بتصرف بخارا تحریك و بانقراض دودمان سامانی رغیب کردند. تا آنجا که در هجوم بغراخان، نوح مجبور بفرار از بخارا گردید. نوح برای رفع اختلافات داخلی دو مرتبه. از «سبکتین» غزنوی و پسر او «محمود» (۳۸۷ - ٤۲۱ ه.) کمك خواسته و بایشان القاب ناصرالدین (به پدر) و سیف‌الدوله (به پسر) داده است. نوح بالاخره درمیان این اختلافات بسال ۳۸۷ ه. وفات یافته و سلسله سامانی دو سال‌بعد

از وفات او (۳۸۹) منقرض گردید .

نوح یکی از امرای دانش پروروایران بوده و ارطباتش با تاریخچه ظفر نامه از نیروست که ابوعلی سینا کتابچهٔ مزبور را بنام او ترجمه کرده . بدین تفصیل .

— ۷ —

ابوعلی سینا (۳۷۰ ـ ۴۲۸ هـ .)

چنانکه مؤلف ظفر نامه یکی از اعظم دانشمندان و وزرای ایران در دورهٔ قبل‌از اسلام میباشد ، همانطور مترجم آن، یعنی ابن سینا هم یکی‌از مشاهیر علماء،اطباء وحکمای دوره بعد از اسلام این سرزمین است که‌مدتهائی هم بوزارت ملوك و امرای ایرانی اشتغال داشته . ابوعلی نه تنها درفنون مختلفه وحید عصر خود بوده ، بلکه از نوابغ‌دنیا واعجوبه های عالم بشری شمرده میشود که تا کنون مادر دهر از زادن همچو فرزندی عقیم است .

آوازه اشتهارش نه‌فقط درفضای ممالك اسلامی طنین‌انداز گردیده ، بلکه اشعهٔ آفتاب حکمت و دانش وی بممالك مغرب نیز رسیده و از شرق تا غرب کره‌زمین انعکاس‌پیدا

کرده است . اسم شریفش «حسین» ، اسم پدرش « عبدالله » و جدّ سومش « سینا » میباشد . بالقاب شرف الملك و شیخ الرئیس باستحقاق کامله ، ملقب است . در ممالك اروپا معروف به «آبیسن» Abicenne یا Avicenne میباشد .

در ۳۷۰ هجری ، در یکی از قرراء بخارا متولد شده [۱] تا ۱۶ سالگی از تحصیل علوم : صرف ، نحو ، منطق ، هیئت ، طب ، نجوم ، فلسفه ، الهیات ، ادبیات ، ریاضیات ، و ماوراء الطبیه فراغت یافته ؛ در ۱۷ سالگی برای معالجه نوح بن منصور بخدمت او رفته ؛ بخوبی مداوا کرده ، مورد توجه فوق العاده گردیده و کتابخانه امیر برای مطالعه بدو تفویض شده است . کتاب ظفر نامه را در همین سال بنام نوح

(۱) گرچه بعضی ها تاریخ تولداو رادر ۳۷۵ نوشته‌اند ، ولی این مسئله بنظر نگارنده صحیح نیست . چه مشارالیه در ۱۶ یا ۱۷ سالگی بخدمت امیر نوح بن منصور رسیده وامیر مزبور در ۳۸۷ وفات یافته اگر تولد ابوعلی را در ۳۷۵ بگیریم لازم می آید در سال ۳۹۲ یعنی ۵ سال بعد از وفات امیر نوح ، بخدمت او رسیده باشد و این محال است .

بن منصور مزبور ترجمه کرده و مدتی در پیش او بعزت زیسته است. در همان موقعیکه ابوعلی درخدمت امیرنوح بود کتابخانه امیر مزبور دچار حریق گردید ، کتب گرانبهائی که در آنجا جمع شده بود تماماً سوخته و اطلاعات آنها فقط بحافظه ابوعلی‌سینا انحصار یافت گرچه بعضی ها نسبت حریق را بخود ابوعلی داده واورادر این‌قضیه متهم ساختند ، ولی سوختن آنهمه کتب نادرالوجود ،ازطرف حکیم‌بزرگواری مانند ابوعلی ، باور کردنی نیست.احتمال میرود نسخه اصلی (پهلوی) ظفرنامه هم در همین حریق از بین رفته باشد . والله اعلم

سپس بخوارزم وری و جرجان و همدان سفر ها کرده همواره پیش امراء و سلاطین محترم و معزز بوده ولی با وجودآنهمه‌احترام ، چنانکه‌هر فاضل ودانشمندی ازشرحاسدان مصون نیست ، مشار الیه هم چندین مرتبه بواسطه سعایت دشمنان بحبس افتاده و اغلب تألیفات خودرا در زوایای‌تاریك زندانها نوشته است .

بالاخره بسال ۴۲۷ یا ٤۲۸ ه.در همدان وفات یافته و

عالمی‌را ازوجود یگانه و گرانبهای خود خالی گذاشته است.

قریب صد جلد کتاب درعلوم و فنون مختلفه‌نوشته، مشهورترین آنها کتب «قانون» ، «شفاء» و «معاد» میباشد

تا قرن هفدهم میلادی ترجمه کتب ابوعلی‌سینا در مدارس عالیه اروپا مورد استفاده و تدریس بود .

-۸-

- تاریخ ترجمهٔ ظفرنامه -

تاریخ ترجمهٔ ظفرنامه ، مانند سال تالیف آن در کتب تاریخی ضبط نشده است . و علت این مسئله اینست که مورخین قدیم ، این رساله کوچك را چندان اهمیت نداده و در حق آن بی اعتنائی کرده‌اند . ولی چنانکه خواهید دید ، اهمیت ظفرنامه شاید بیش از آن اندازه‌هاست که در تصور آید . از روی بعضی‌قراین تاریخی ، ممکن است تاریخ ترجمه ظفر نامه را بترتیب ذیل‌معین نمود :

چنانکه در شرح حال ابوعلی‌سینا گذشت ، مشارالیه در ۳۷۰ هجری متولد ، در ۱۶ سالکی تحصیل علم طب را تمام و در ۱۷ سالکی برای معالجه بخدمت امیرنوح

بن‌منصور احضار گردیده است. پس رفتن ابوعلی بخدمت امیر مزبور در سال ۳۸۷ اتفاق افتاده ، از طرف دیگر در ترجمه زندگانی نوح دیدیم که مشارالیه در ۳۸۷ ، یعنی در همان سال احضار شیخ‌الرئیس . وفات کرده است پس ابوعلی‌سینا بیش از یکسال تخمینی در خدمت او نبوده؛ بنابرین ترجمهٔ ظفرنامه در ظرف همین سال ۳۸۷ هـ . روی داده است . و بس.

-۹-

- فردوسی راجع به ظفرنامه چه میگوید ؟ -
(۳۲۹-۴۱٦ هـ.)

در شاهنامهٔ فردوسی(۱) - که مقارن زمان ترجمهٔ ظفر-نامه تالیف شده . بطور واضح اسمی از کتابچه «ظفرنامه» برده نشده است . ولی درتحت عنوانهای (بزم اول انوشیروان با بوزرجمهر و موبدان) ، (بزم دوم

---

(۱) تاریخ تولد و وفات فردوسی بطور تحقیق معلوم نیست . صحیحترین روایات اینست که در سال ۳۲۹ متولد و در ۴۱۱ یا ۴۱٦ وفات یافته است .

انوشیروان با بوزرجمهر و موبدان) و (بزم چهارم) و . . . . . تا بزم هفتم ، بعضی نصایح بطریق سؤال وجواب مسطور است که شباهت بسیاری به اندرزهای ظفرنامه دارد.

علاوه از آن (بزمها) ، فردوسی در جای دیگر شهنامه چنین گوید :

پند دادن بوزرجمهر انوشیروان را وسخن گفتن او در کردار و گفتار نیك

«جهاندار بنشست یکروز شاد؛ بزرگان داننده را بار داد.
سخن گفت خندان و بگشاد چهر؛ بر تخت بنشت بوزرجمهر.
یکی آفرین کرد بر شهریار، که دل شد بکردار خرم بهار.
چنین گفت کای داور تازه روی! که بر تو نیاید سخن عیب جوی.
خجسته شهنشاه پیروزه تخت؛ جهاندار با دانش و نیك بخت.

نوشتم سخن چند بر پهلوی ،
ابر دفتر و کاغذ خسروی ،
سپردم بگنجور تا روزگار ،
برآید بخواند مگر شهریار .
. . . . الخ»

بگمان نگارنده همین نامه که بشهادت ابیات فوق ، بوزرجمهر بزبان پهلوی و در کاغذ و دفتر خسروی برای مطالعهٔ انوشیروان نوشته و بگنجور سپرده است ، باید همان «ظفرنامه» باشد والله اعلم.

-۱۰-

قراین تالیف ظفرنامه درفاصله سالهای ۵۶۵-۵۷۹میلادی

در صفحات قبل ، تاریخ تالیف ظفرنامه را در فاصله ۵۳۱-۵۷۹ [پادشاهی انوشیروان] قرار دادیم . ولی ابیات فوق‌الذکر فردوسی - که با احتمال قوی اشاره بظفرنامه میباشد - قراینی بدست ما میدهد که میتوانیم تاریخ تالیف ظفرنامه را ، عوض ۴۸ سال مدت سلطنت کسری ، در ۱۵ سال اخیر سلطنت او محدود نمائیم :

چه در شاهنامه قصهٔ فوق ، بعد از (اتحاد انوشیروان با خاقان ترک) ضبط شده. از آنجائیکه ، بموجب مدارك تاریخی ، اتحاد کسری با خاقان در سال ۵۶۵ میلادی اتفاق افتاده ، لهذا میتوان حدس زد که تالیف ظفرنامه در فاصله سالهای ۵۶۵ - ۵۷۹ میلادی

یعنی در ۱۵سال اخیر سلطنت انوشیروان بوده است بشرط اینکه فرض کنیم فردوسی ، مانند سایر قسمتهای شهنامهٔ خود ، این قسمت از تاریخ ایران را هم با مراعات‌ترتیب تاریخ سروده است ،

-۱۱-

ظفرنامه دچار تحریفات شد.

ظفرنامه ، بعد از آنکه در قرن چهارم هجری ، بدست ابوعلی سینا ، بفارسی آنروزی ترجمه شد ، خوشبختانه همان نسخه مترجم آن از فتنهٔ دیگری ـ که عبارت از استیلای مغول باشد ـ نجات یافته و امروز بدست ما رسیده است . وچنانکه سابقاً گفتیم نسخهٔ که از ظفرنامه فعلا در دسترس ماست همان نسخه فارسی مترجم ابوعلی سینا میباشد . ولی تا کنون که مدت نه قرن از تاریخ ترجمه ظفرنامه می گذرد ، معلوم نیست که نسخهٔ فارسی آن از تحریفات کاتبین و ناقلین مصون مانده باشد .

خاصه بعد از فترت وانحطاطی که بواسطهٔ هجوم مغول یکمرتبه دیگر علوم و ادبیات ایران را فرا گرفت . لهذا

نمیتوان اعتماد چندانی بر صحت این نسخه که امروز در دست ماست، داشته و عبارات آنرا عین ترجمهٔ ابوعلی سینا دانست. چنانکه در بعضی تواریخ معانی ظفرنامه در لفافهٔ الفاظ دیگری شبیه بترجمهٔ ابوعلی جلوه گر شده است:

حمدالله مستوفی قزوینی، از مورخین قرن هشتم هجری، در کتاب (تاریخ گزیده)، باب اول، صفحه ۷۳ در ضمن شرح حال بوزرجمهر، تقریباً تمام ظفرنامه‌را بامختصر تفاوت لفظی با ترجمه ابوعلی سینا ضبط کرده است.

مورخ مشارالیه صریحاً اسمی از ظفرنامه نبرده؛ ولی در ضمن نقل نصایح و کلمات بوزرجمهر بدین ترتیب شروع بذکر نصایح ظفرنامه مینماید:

« بوزرجمهر گفت: از استاد پرسیدم از خدایتعالی چه‌چیز خواهم تاهمه چیز خواسته باشم. گفت سه چیز.. الخ »

واین جمله همان جمله اول ترجمه ابوعلی سیناست با مختصر تفاوتی:

(ترجمه ابوعلی‌سینا: « ای استاد ازخدا عز وجل چه خواهم که همه نیکوئیها خواسته باشم. ») هرگاه

تمام آنچه را که در تاریخ گزیده مسطور است مطالعه کنیم، خواهیم دید عین همان اندرزهائی است که در ظفرنامه منثور ابوعلی مندرج است . منتها تفاوتی که هست عبارت از اینست که بعضی از جملات مقدم و مؤخر ، یا در قالب الفاظ دیگری اداء و یا اصلا بعضی جمل ناقص و برخی جملات دیگر اضافه شده است ما ظفرنامهٔ مترجم ابوعلی و نسخهٔ مندرجه در تاریخ گزیده را در پایان این مقدمه درج ومقاسیهٔ آن دورا بعهدهٔ قارئین محترم محول خواهیم داشت .

ـ ۱۲ ـ

اهمیت ظفرنامه

اکنون که ازشرح تاریخچه ظفر نامه مختصر فراغتی حاصل آمد ، نتیجهٔ که از ذکر تاریخچه مزبور خواهیم گرفت همانا جهات اهمیت ظفرنامه میباشد .

از آنچه که گفته شد ، علل اهمیت تاریخی وادبی ظفرنامه را، میتوان بطور ذیل خلاصه نمود :

اولا . ــ اهمیت ظفرنامه از این نقطه نظر است که نسخه پهلوی آن نمونه از ادبیات دوره مشعشع ساسانی

یعنی دورهٔ اعتبار مجدد زبان و علوم و آداب ایرانی بعد از فترت غلبهٔ اسکندر و اخلاف او میباشد ، ــ متاسفانه نسخه پهلوی آن امروز در دست ما نیست

ثانیا . ــ برای اینکه نسخهٔ مزبور در ردیف کتب گرانبها و معدودی است که از چنك اعراب نجات یافته ودر موقع احراق کتب ایرانی طعمهٔ آتش نگردیده است. از قبیل (سندیار نامه) ، (خداینامه) [۱] (کلیله و دمنه) (هزار افسانه) [۲]

ثالثا .ــ از نقطه نظر اینکه از آثار قلم فیلسوف و حکیم بزرگواری مانند بوزرجمهر و بنام شاهنشاهی مانند انوشیروان عادل میباشد .

رابعا .ــ از حیث اینکه نسخهٔ فارسی آن (ترجمهٔ ابوعلی سینا) از اولین آثار نثر فارسی دوره‌بعداز اسلام ، یعنی نهضت مجدد ادبی ایران ، بعد از فترت دویست‌ساله

(۱) خداینامه کتابی است که بعدها شهنامه‌های منثور و منظوم از روی آن نوشته‌شده (۲) هزار افسانه همانست که بنام (الف لیله و لیله) ترجمه شده است

غلبه اعراب است. بدین جهت همسنك ترجمه تاریخ طبری و تفسیر طبری میباشد.

خامسا. ـ جهة اینکه مترجم آن حکیم جامع الفنونی مانند ابوعلی سینا است که در حقیقت یکی از بزرگترین مفاخر ایران و عالم اسلام شمرده میشود

سادساً. ـ بعلت اینکه بنام یکی از امرای سامانی ـ که پیشقدمان نهضت سیاسی و ادبی ایران بعد از غلبه اسلام بودند ـ ترجمه شده و نشانهٔ برای جاویدی نام او میباشد.

سابعا. ـ اگر از تمام جهات اهمیت ملی‌وادبی این رسالهٔ پر قیمت صرف نظر کنیم، باز هم کتابی که تقریبا ۱۵ قرن قبل از این نوشته شده، میتواند در ردیف آثار عتیقه یك ملت، بلکه تمام عالم واقع گردد. ولو اینکه هیجگونه قدرو قیمت ادبی و تاریخی نداشته باشد. چنانکه اغلب موزه های اروپا از اشیاء عتیقهٔ کم قیمتی (مثلا یك دیزی شکسته که از آثار دوره ما قبل التاریخ میباشد) مملو است که فقط و فقط برای قدمت تاریخی، تا آخرین

نقطه جدیت خود ، در محافظت آنها می کوشند

ثامنا . ــ قطع نظر از جهات تاریخی وادبی فوق الذکر ، نصایح سودمندی که ظفرنامه محتوی است ، هر تك تك آنها ، سزاوار انیست که از طرف هر شخص عاقلی هزاران مرتبه تحت مطالعه آورده شده و دلیل و رهبر افراد بشر درعرصهٔ پرمخافت زندکانی واقع شوند.

ــ۱۳ــ

نظم ظفرنامه

با وجود این اهمیت بزرکی که ظفر نامه دارد ، متاسفانه ایرانیها ، مانندسایر یادکارهای باستانی خود ، نسبت باین نسخهٔ نفیسه هم با نظر بی اعتنائی نکاه کرده و تا کنون در طبع و انتشار آن بذل مجهود نکردهاند.(۱)

(۱) فقطدر این اواخر ، یعنی در سال ۱۳۰٦ شمسی هجری ، نسخه از ظفرنامه منثور (مترجم ابوعلی سینا)در پاورقی تقویم تربیت ، تالیف آقای میرزا محمد علیخان تربیت رئیس فعلی بلدیه تبریز ، چاپ شد در حاشیه همین نسخه ، مولف مزبور چنین نویسد

« رساله ایست سودمند ، مشتمل بر سؤالهای انوشیروان

از انروزیکه چشم نگارنده بکتابچه ظفر نامه افتاد، همواره اهمیتهای فوق الذکر آنرا پیش نظر خود مجسم

دادگر و جوابهای بوزرجمهر فرزانه . . . الخ » ولی چنانکه در متن نسخه مترجم ابوعلی ملاحظه خواهید فرمود یکقسمت ظفر نامه مشتمل بسؤالایات ابوزرجمهر و جوابهای استاداوو قسمت دیگرش محتوی سؤالات اشخاص مجهولی از لقمان و جوابهای حکیم مشارالیه است . نمیدانم منشاء این شتباه واضح چه بوده .شاید این اشتباه از نوشته کتاب(کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون) ــ که در مقدمه ذکر آن رفت ــ ناشی شده است .

گرچه بعداً تا اندازه ملتفت این اشتباه گردیده و درغلطنامه تقویم فوق‌الذکر، بجای« انوشیروان دادگر » ، ابوزرجمهر وزیر انواشیروان دادگر » و بجای « ابوزرجمهر فرزانه » ، « استاد فرزانه او » نوشته اند ، ولی این تصحیح برای اصلاح اشتباه فوق کافی نیست زیرا چنانکه میدانیم تمامی ظفر نامه شامل سؤال‌و جواب ابوزرجمهر و استاد اونبوده‌بلکه یکقسمت اخیر آن هم شامل اسئلهٔ اشخاص مجهول واجوبه لقمان حکیم است

داشته و در آرزوی نظم آن بودم . تا اینکه در این اواخر، یعنی نیمهٔ دوم اسفندماه ۱۳۰۸ شمسی هجری، باین آرزوی خود نایل و ظفرنامه را در بحر تقارب (همان وزن شهنامه استاد بزگوار فردوسی علیه الرحمه) برشته نظم کشیدم .

گرچه نگارنده ادعای آن اندازه‌ها مایه ادبی وقدرت قلمی ندارم که بخوبی از عهده انجام این امر مهم برآیم ولی همین قدر خشنودم که اهمیت تاریخی و ادبی آنرا گوشزد شعرا وادبا نموده وسرمشقی بدست مثنوی سرایان زبردست تر از خود می دهم تا ظفر نامه را بطرز آبرو مندی که شایسته مقام اهمیت آن باشد بنظم آورده و در صفحه روزگارش جاوید و پایدار سازند .



این نکته را هم باید دانست که نسخهٔ منظوم نگارنده کاملا ترجمه نظمی نسخه منثور ابوعلی سینا میباشد. بعلاوه یك مقدمه کوچك در حمد و ستایش و اوصاف انوشیروان و مختصری از تاریخچه ظفر نامه در آخر منظومه هکذا

بعضی جملات و کلمات فوق العاده که در بعضی مواقع مناسب و زبان نظمی از بیان آنها ناگریز بود ، علاوه گردیده است . جملات و کلمات مزبوره لای پرانتز ( ) نوشته شده .و نیز برای اینکه اطلاعاتی از تاریخ تالیف و ترجمه ظفرنامه بدست قارئین محترم داده‌و اهمیت آنرا گوشزد نمایم ، مجبور شدم که این مقدمهٔ نثری زا با نسخه منثور ابوعلی سیناضمیمهٔ (نامه‌پیروزی) یعنی‌ظفرنامه منظوم خود نمایم

از آنجائیکه ختام این کتابچه مصادف با نوروز ۱۳۰۹ گردید ،به **(ترانه‌نوروزی ـیاـ نامه پیروزی)[۱]** موسوم نموده و بعنوان هدیه نوروزی ، بحضور خوانندگان محترم‌تقدیم میدارم .

امیدوارم ، مطالعه کنندگان گرامی ، این برگ سبز ناچیز نگارنده‌را با حسن قبول پذیرفته از سر خطاها و لغزشهای طبع و خامهٔ نا توانم در گذرند . زیرا کسانیکه

[۱] نوروزی نام یکی از نغمات‌سی‌گانه موسیقی ایرانی است در دوره ساسانیان

بهرهٔ از شعر و ادب داشته باشند ، میدانند که نگارندهٔ در موقع نظم این کتابچه ، نظر بر اینکه میخواست نسخه منثوری را عینا منظوم سازد مانند سایر مثنوی سرایان ـ که افسانها و حکایات خیالی سروده‌اند ـ آزاد نبوده ، بلکه در سر هر بیت ، در تنگنای الفاظ و معانی معدودی محصور بود.

مثلا وقتی میخواست از نسخه منثور ابوعلی سینا « گفتم کارها بکه سپارم » ؟ گفت بانکس که خویشتن شایسته باشد.» را برشته نظم کشد ، مجبور بود از کلمات معدود فوق یا از مترادفین آنها بیت مقفائی ـ بطوریکه هم مختصر و هم رسانندهٔ مفهوم جمله فوق باشد ـ درست کند ،

بدیهی است که اینگونه مثنوی سرائی باسرودن مثنوی هائی که موضوع آنها خیالی بوده باشد ، فرق بسیار دارد.

ـ۱۴ـ

نامگذاری ظفرنامه

انسان وقتی نام ظفرنامه را پیش از مطالعه آن ـ میشنود ، تصور میکند که این رساله ، مانند فتحنامها شامل فتوحات و جنگهای یکی از سلاطین و خونریزیهای اوست . چنانکه ظفر نامه حمدالله مستوفی (کتابی است

مشتمل بر هفتاد هزار بیت که به تقلید شاهنامه فردوسی سروده شده و از تاریخ صحبت میکند .) همین طوراست

ولی بعد از مطالعه اندرزهای حکیمانه ظفرنامه می بیند که ابداً از فتوحات و خونریزیها و غلبه ها خبری نبوده و موضوع کتابچه بکلی بر خلاف تصورات اوست! آیا این اسم مطابق با مسمی نیست ؟

بعقیده نگارنده ، علت اطلاق این اسم به نصایح حکیمانه بوزرجمهر اینست که هر گاه انسان این پندهای گرانبها را آویزه گوش خود نموده ، بمفهوم آنها عمل کرده و از هدایت آن حکیم دانشمند سر پیچی ننماید ، بواسطه همین اندرزهای گرانبها میتواند به تهذیب اخلاق خود موفق شده ، از تصادفات ناگوار روزگار احتراز جسته ، زندگانی خودرا بخوشی و فراغت ادامه داده ، بیك کلمه ، بر اهریمنان اخلاق زشت ــ که در هر لحظه او را دچار هزار گونه بدبختی ها نموده وبزوایای تاریك فساد وفنا سوق می دهند ــ مظفر وچیره گشته بخط مستقیم باخرین منزل مراحل انسانی نزدیک شده بدرجه فاتح مروز در میدان مبارزه زندگانی از هر حیث غالب وپیروز گردد

ولی باید دانست که این اسم نام اصلی رسالهٔ بوزرجمهر نیست .

زیرا چنانکه در پیش گفتیم ، رساله بوزرجمهر در اصل بزبان پهلوی بوده ولابد نامی هم بلغت پهلوی داشته است . مترجم آن یعنی ابن سینا مفهوم نام اصلی آنرا در (ظفرنامه) که نیمی فارسی و نیم دیگر عربی است گنجانیده است .

نگارنده که امروز موفق بنظم این رساله گرانبها شده قبلا نام کتاب خود را (ظفرنامه منظوم) گذاشته بود .

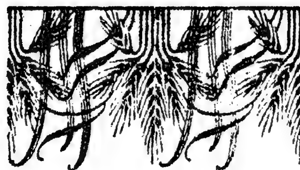
ولی نظر باینکه این نام معجون از عربی و فارسی را شایستهٔ این نامهٔ باستانی ندید ، لهذا نام (ظفرنامه) را بفارسی ترجمه و کتاب خود را به **نامهٔ پیروزی** موسوم ساخت .

قید : ــ شرح حال مولف ، مسبب تالیف و مترجم ظفرنامه را تا اندازه که این مختصر گنجایش دارد نوشتیم ولی اگر میخواستیم شرح حال جامعتری برای آن نوابغ بزرگوار برشته تحریر آریم تالیف کتابها کفایت نمی کرد اینست که

حتی المقدور باختصار کوشیدیم



حالا که ذکر تاریخچه و اهمیت ظفرنامه تمام شد ، قبلا نسخهٔ منثور ابوعلی سینا و نسخهٔ دیگر مضبوطه درتاریخ گزیده را درج سپس بنگارش ظفرنامهٔ منظوم خود **(نامهٔ پیروزی)** میپردازیم .



قسمت دوم

ظفرنامهٔ منثور

(ترجمهٔ ابوعلی سینا)

حمد و ستایش مر خدای را جلت قدرته که آفریدکار و پدید آرندهٔ زمین و آسمان و روزی دهندهٔ جانوران است و درود بر پیغامبران و برگزیدگان باد خاصه به مصطفی صلی الله علیه و سلّم .

اما بعد در روزگار انوشیروان عادل هیچ چیز از حکمت عزیزتر نبوده وحکماء آنعصر همه متقی وپرهیزکار بودند یکروز انوشیروان ابوزرجمهر را طلب کرد وگفت :

ـ میخواهم سخنی چند مفید ، در لفظ اندك ، معانی بسیار جمع سازی چنانکه در دنیا و عقبی سودمند باشد .

ابوزرجمهر یکسال مهلت خواست و این چند کلمات را جمع کرد و ظفرنامه نام نهاد و بنزد انوشیروان برد و اورا

خوش آمد و شهری در اقطاع [۱] او بیفزود و فرمود که این کلمات به آب زر نوشتند و دائم با خود میداشت و اکثر اوقات بمطالعهٔ این کتاب مواظبت مینمود .

ابوزرجمهر زبان بگشاد و گفت :

ـ از استاد خود استفادت مینمودم و او جواب میگفت . گفتم :

ـ ای استاد ! از خدا عز و جل چه خواهم که همه نیکوئیها خواسته باشم ؟

گفت : سه چیز ؛ تندرستی و ایمنی و توانگری .

گفتم : کار ها بکه سپارم ؟

گفت : به آنکس که خویشتن شایسته باشد .

---

[۱] اقطاع جمع قطیع است که دستهٔ از چارپایان را گویند ولی بنظر نگارنده کلمهٔ اقطاع دراینجا دچار تحریف گردیده و شاید اصلش (قطایع) جمع (قطیعه) بوده است که بمعنی وظیفه و زمینی که بکسی بخشیده میشود آمده است . ولی سعدی دربوستان گوید : گرفتم که خود خدمتی کرده ای نه همواره اقطاع او خورده ای ؟ .. اقطاع در اینجا ظاهراً بمعنی وظیفه است . ـحاشیهٔ مؤلفـ

گفتم : از که ایمن باشم ؟

گفت : از دوستی که حاسد نباشد .

گفتم : چه چیز است که بهشت سزاوار باشد ؟

گفت : علم آموختن و بجوانی بکار حق مشغول بودن

گفتم : کدام عیب است که نزدیك مردم معتبر نماید؟

گفت : هنر خود گفتن .

گفتم : چون دوست ناشایست پدید آید ، چگونه از وی بباید برید ؟

گفت : بسه چیز ؛ بزیارتش کم رفتن ، از حالش نا پرسیدن و از وی حاجت ناخواستن .

گفتم : کار ها بکوشش بود یا بقضا ؟

گفت : کوشش قضا را سبب است .

گفتم : از جوانان چه بهتر و از پیران چه نیکوتر ؟

گفت : از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش و آهستگی .

گفتم : حذر از که باید کرد تا رستکار باشم ؟

گفت : ازمردم چاپلوس وخسیس که توانگر شده باشند

گفتم : سخی کیست ؟

گفت : آنکس که سخاوت کند و دلشاد شود ·

گفتم : چه چیز است که مردم جویند و کسی تمام در نیافت ؟

گفت : سه چیز ؛ تندرستی و شادی و دوست مخلص

گفتم : نیکوئی بهتر یا از بدی دور بودن ؟

گفت : از بدی دور بودن سر همه نیکوئیها است ·

گفتم : هیچ هنر باشد که عیب شود ؟

گفت : سخاوتی که با منت بود ·

گفتم : چه چیز است که دانش را بیفزاید ؟

گفت : راستی ·

گفتم : چه چیز است که بردلیری نشان است ؟

گفت : عفو کردن چون قادر شوی ·

گفتم : آن کیست که هرگز نمیرد ؟

گفت : جل و علا ·

گفتم : که او را عیب نباشد ؟

گفت : عز و جل ·

گفتم : کار ها که عقلا کنند چه نکوتر ؟

گفت : آنکه بد را از بدی نگاه دارند ·

گفتم : از عیب های مردم کدام زیان‌کار تر است ؟
گفت : آن عیب که از مردم پوشیده نباشد .
گفتم : از زندکانی کدام ساعت ضایعتر است ؟
گفت : آنساعت که نیکو در حق کسی تواند کرد و نکند .
گفتم : از فرمانها کدام فرمان را خوار نباید داشت ؟
گفت : سه ؛ اول فرمان خدای عز وجل ، دوم فرمان عاقلان ، سوم فرمان پدر و مادر .
گفتم : بهترین زندکانی چیست ؟
گفت : فراغت و ایمنی .
گفتم : بدترین مرگ چیست ؟
گفت : مفلسی .
گفتم : چه بهتر ؟
گفت : خشنودی حق عز و جل .
گفتم : چه چیز است که مودت را خراب کند ؟
گفت : چهار چیز ؛ بزرگان را بخیلی ، دانشمندان را عجب و زنان را بی شرمی و مردان را دروغ گفتن .
گفتم : چه چیز است که کار مردم را خراب کند ؟

کفت : ستودن ستمکاران ·

کفتم : دنیا بچه درتوان یافت ؟

کفت : بفرهنگ سپاسداری ·

کفتم : چکنم بر طبیب حاجت نباشد ؟

کفت : کم خوردن وکم بخواب رفتن وکم کفتن .

کفتم : از مردمان که عاقلتر است ؟

کفت : آنکه کم کوید و بیش شنود و بسیار داند .

کفتم : خواری از چیست ؟

کفت : از کاهلی و فساد ·

کفتم : رنج از چیست ؟

کفت ؛ از تنهائی ·

کفتم ؛ چیست که حمیت را برد ؟

کفت ؛ طمع ·

کفتم : در جهان چه نیکتر است ؟

کفت : تواضع بی منت و سخاوت نه از بهر مکافات .

کفتم : در جهان چه زشت تر ؟

کفت : دوچیز ؛ تندی ازپادشاهان و بخیلی ازتوانگران

کفتم : اصل تواضع چیست ؟

کفت : روی تازه داشتن و به آخر ازخود خوش بودن

کفتم : تدبیر از که پرسم ؟

کفت : از آنکس که سه فضیلت در وی باشد ؛ دین پاك و محبت نیکان و دانش تمام .

کفتم : نیکوئی بچند چیز تمام شود ؟

کفت : بتواضع بی توقع و سخاوت بی منت و خدمت بی طلب مکافات .

کفتم : چیست که دیگران از آن مستغنی نیست ؟

کفت : سه چیز : خردمندان را مشاورت با دانایان و مرد حرب اگرچه نیرومند بود از حیلت و بازی و زاهد اکر چه پرهیزکار شود از عبادت .

کفتم : چیست که مردمان او را بدآن دوست دارند ؟

کفت : سه چیز ؛ درمعامله ستم ناکردن ودروغ ناکفتن و بزبان کسیرا نرنجانیدن .

کفتم : اکر علم آموزم چه یابم ؟

کفت : اکر خرد باشی بزرك و نامدار گردی ، اکر مفلس باشی توانگر گردی واکر معروف باشی معروفتر گردی

کفتم : مال از بهر چه باشد ؟

کفت : تا حقهای مردم از کردن خویش بگذاری و ذخیره از برای پدر ومادر بفرستی و توشهٔ عقبی از بهر خود برداری و دشمن را دوست کردانی و با دوست و دشمن مواسا کنی .

گفتم : هیچ چیز نباشد که نخورند و تن را سوددارد؟

گفت : صحبت نیکان و دیدار یار و جامهٔ نرم و حمام معتدل و بوی خوش .



از لقمان حکیم رحمة الله علیه پرسیدند که : [۱]

دانا تر کیست ؟

کفت : آنکه نعمت دنیی برنعمت عقبی نگزیند .

کفتند : توانگرتر کیست ؟

---

[۱] چنانکه قبلا اشاره کردیم یك قسمت از ظفرنامه مشتمل بر نصایح لقمان حکیم است که در جواب سؤالات مردم گفته است . و این خود دلیل بر این است که در زمان انوشیروان علوم و حکمت ممالك خارج وارد ایران شده است . شرح حال لقمان مبهم است . بعضی بعرب بودن او قایلند . ـ حاشیهٔ مؤلف ـ

كفت ؛ آنكه از عقل توانكرتر است .

كفتند ؛ شرف چيست ؟

كفت ؛ واجب گردانيدن منتهاى خويش در گردن مردمان

كفتند ؛ چيست كه آنرا جويند وكسى نداند ونشناسد؟

كفت ؛ عاقبت كار ها .

كفتند ؛ چه شيرين است كه عاقبت چشندهٔ خود را بكشد ؟

كفت ؛ حسد .

كفتند ؛ كدام بناست كه هركز خراب نشود ؟

كفت ؛ عدل .

كفتند ؛ كدام تلخى باشد كه آخر شيرين گردد ؟

كفت ؛ صبر .

كفتند ؛ كدام شيرين باشد كه آخر تلخ گردد ؟

كفت ؛ شتاب .

كفتند ؛ كدام پيراهن است كه هرگز كهنه نگردد ؟

كفت ؛ نام نيك .

كفتند ؛ كدام دشمن است كه از همه دوستان گرامى تر است ؟

كفت ؛ نفس .

گفتند ؛ کدام بیمار است که مردم از علاج آن عاجز آیند ؟

گفت ؛ ابلهی . [۱]

گفتند ؛ کدام بلاست مردم از آن بلا نگریزند؟

گفت ؛ عشق .

گفتند ؛ کدام بلندی است که از همه پستیها پست‌تر است؟

گفت ؛ کبر .

گفتند ؛ کدام پیرایه است که بر مرد و زن نیکوست ؟

گفت ؛ راستی و پاکی .

گفتند ؛ **خواب چیست** ؟

گفت ؛ **مرگ سبك** .

گفتند ؛ **مرگ چیست** ؟

گفت ؛ **خواب گران** .

گفتند ؛ چه چیز است که همه خرمی از اوست ؟

گفت ؛ سخن بزرگان .

گفتند ؛ آن چه راهست که ویرا هیچ روی عافیت نیست؟

گفت ؛ ظلم بر مظلومان و بیچارگان . والله اعلم .

تمام شد ظفرنامهٔ منثور ابوعلی سینا ـ

---

[۱] کذا فی الاصل

قسمت سوم

ظفرنامه در تاریخ گزیده

این قسمت از یك نسخهٔ قدیمهٔ تاریخ گزیده که در ۸۵۷ هجری نوشته شده ، عیناً استنساخ میشود .

این نسخه گرانبها از کتب مرحوم فرهاد میرزای معتمد الدوله بوده که درسال ۱۹۱۰ میلادی بسعی واهتمام مستشرق معروف مستر برون انگلیسی (Edward G. Browne.) عکس برداری شده است .

قبل از نقل مندرجات آن ، این نکته را گوشزد قارئین محترم مینماید که در این نسخه علاوه از تفاوتهای لفظی و معنوی بعضی تفاوتهای املائی هم با متن ظفرنامهٔ ابوعلی ملاحظه خواهد شد .

مثلا کلمات : چه ، چیز ، پدر ، مادر ، استاد و غیره جه ، جیز ، بذر ، ماذر ، استاذ ، یعنی عوض چیم و دال وپاء با جیم و ذال و باء نوشته شده است . این املاء معمول

آندوره بوده و ما هم برای حفظ قدمت تاریخی آن عین همان را بدون تحریف و تبدیل استنساخ کردیم:

بزرجمهر گفت: از استاذ پرسیدم: از خدای تعالی جه جیز خواهم تا همه جیز خواسته باشم؟

گفت: سه جیز، تندرستی و توانگری و ایمنی.

گفتم: کارهای خود بکه سپارم؟ گفت بدآنکه خود را شائسته بود. گفتم: ایمن برکه باشم؟ گفت بردوستی که حسود نبود. گفتم جه جیز است که بهمه وقتی سزاوار است؟ گفت بکار خود مشغول بودن. گفتم در جوانی و بیری جه بهتر؟ گفت در جوانی دانش آموختن و در بیری بکار آوردن. گفتم کدام راست است که درنزد مردم خوار نماید؟ گفت عرض هنر خود. گفتم از دوست نا شائست جگونه باید برید؟ گفت بسه جیز، بدیدنش نارفتن وحالش ناپرسیدن و از او آرزو خواستن. گفتم کارها بکوشش است یا قضا؟ گفت کوشش قضا را سبب است. گفتم از جوانان جه بهتر و بر بیران جه نیکوتر؟ گفت از جوانان شرم و دلیری و بر بیران دانش و آهستگی. گفتم مهتری را که شاید و مهتر که باید؟ گفت مهتری آنکس را شاید که

نیك از بد بداند و مهتر آنکه کار بکاردانان دهد . کفتم حذر از که باید کرد تا رسته باشم ؟ کفت از ناکس چابلوس و خسیس که توانگر شده باشد . کفتم در جهان چه چیز نیکوتر ؟ کفت تواضع بی مذلت و رنج بردن در کار ها نه از بهر دنیا و سخاوت نه از بهر مکافات . کفتم درین جهان چه بدتر ؟ کفت تندی از بادشاهان و بخیلی از توانگران . کفتم سخی ترین کس کیست ؟ کفت آنکس که چون ببخشد شاذ شود . کفتم بمردم هیچ چیز عزیز تر از جان هست ؟ کفت سه چیز است که جان بدآن برورند : دین داشتن و کین خواستن و رستن از سختی . کفتم کدام چیز است که همه آنرا جویند و کس بجملکی در نیابد ؟ کفت چهار چیز : تندرستی و راستی و شاذی و دوستی مخلص . کفتم نیکی کردن به یا از بذی دور بودن ؟ کفت از بذی دور بودن سر همه نیکوئیهاست . کفتم چه نیك بود که بعیب باز گردد ؟ کفت سخاوت با منت . کفتم چونست که مردم از حقیر علم نیاموزند ؟ کفت زیرا که عالم حقیر عالم نباشد . کفتم چه چیز است که دانش را بیارآید ؟ کفت راستی . کفتم چه چیز است که بردلیری نشان بود ؟ کفت عفو کردن

در قدرت . کفتم آن کیست که در او هیچ عیب نیست ؟ کفت خدای تبارك و تعالی . کفتم از کار هاء عقلا چه چیز بهتر ؟ کفت آنچه بد را از بدی باز دارد . کفتم از عیبهاء مردم کدام زیانکارتر ؟ کفت آنکه براو پوشیده باشد . کفتم از زندکانی کدام ساعت ضایع تر ؟ کفت آنزمان که بجای کسی نیکی توان کرد و نکند . کفتم از فرمانها کدام خوار نباید داشت ؟ کفت چهار فرمان : فرمان خدایتعالی و فرمان عقلا وفرمان پادشاه وفرمان مادر وپدر . کفتم کدام تخم است که بیکجا بکارند و دو جا بر دهد ؟ کفت نیکی کردن در حق مردم : درین جهان ازیشان پاداش به بینند و هم در آن جهان از خدای تعالی ثواب یابند . کفتم بهتر از زندکانی چیست ؟ کفت فراغت و امن . کفتم بدتر از مرك چیست ؟ کفت درویشی وبیم . کفتم عافیت را چه بهتر ؟ کفت خوشنودی خدایتعالی . کفتم چه چیز است که مروت را خراب کند ؟ کفت ستودن ستمکاران . کفتم این جهان را بچه درتوان یافت کفت بفرهنك و سپاسداری . کفتم چکنم تا بطبیب حاجت نباشد ؟ کفت کم خور وکم گوی و خواب باندازه کن و خود را بهرکس میالای . کفتم از مردم که عاقلتر ؟ کفت

کم گوی بسیاردان . کفتم ذل از جه خیزد ؟ کفت از نیاز . کفتم نیاز از جه جیز خیزد ؟ کفت از کاهلی و فساد . کفتم که کم رنجتر ؟ کفت آنك تنهـا تر . کفتم که بینوا تر ؟ کفت آنکه پرعیال تر . کفتم نا مرادی از جه خیزد ؟ کفت از تاخیر در خیرات . کفتم مراد یافتن از جه خیزد ؟ کفت از تعجیل در خیرات . کفتم باذشاهانرا بلندی از جه خیزد ؟ کفت از عدل و راستی . کفتم شرم از جه خیزد ؟ کفت دین داران را از بیم دین و بی دین را از نادانی . کفتم جه جیز است که حمیت را برد ؟ کفت طمع . کفتم از اصل تواضع جیست ؟ کفت تازه رویی با فرو تر از خود و دست باز داشتن از زنا (؟) کفتم تدبیر از که برسم تا مصیبت زده نشوم ؟ کفت از آنکه سه خصلت دارد : دین پاك و محبت نیکان و دانش تمام . کفتم باذشاه را بجه جیز حاجت بیشتر افتد ؟ کفت بمردم دانا . کفتم هیچ عز هست که دراو ذل باشد ؟ کفت عز در باذشاه و عز با حرص و عز با عشق . کفتم از خوی خوش کذام گزینم تا درغربت غریب نباشم ؟ کفت از تهمت زده دور شو وکم آزار باش و ادب بجای آور . کفتم حق مهتر بر کهتر جیست ؟ کفت آنکه رازش نکه

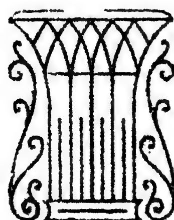
دارد ونصیحت از او باز نگیرد و بر وی مهتری دیگر نگزیند گفتم در این جهان که بیگانه تر ؟ گفت نادان . گفتم درین جهان که نیکبخت تر ؟ گفت آنکه کردار بسخاوت بیاراید و گفتار براستی . گفتم از علم آموختن چه یابم ؟ گفت اگر بزرگی نامدار شوی و اگر درویشی توانگر شوی و اگر معروفی معروفتر شوی . گفتم عبادت جند بهره است ؟ گفت سه بهره ؛ یکی بهره تن عمل کردن دوم بهره زبان ذکر کردن سوم بهره دل فکر کردن . گفتم نشان دوست نیکو جیست ؟ گفت آنکه خطای تو بپوشد و ترا بند دهد و راز آشکارا نکند و بر گذشته نگوید این جنین می بایست . گفتم جکنم تا زندگانی بسلامت گذرد ؟ گفت برهیز کن از استخفاف کردن بادشاه وقت و علماء دین و دوست صادق . گفتم نیکوئی با که باید کرد ؟ گفت با عاقل و خداوند حسب . گفتم با چند گروه نیکوئی نباید کرد ؟ گفت با ابله و بد گوی و بد فعل . گفتم نیکوئی بجند جیز تمام شود ؟ گفت بتواضع بی توقع و سخاوت بی منت وخدمت بی طلب مکافات. گفتم جند جیز است که زندگانی با آن آسان گذرد ؟ گفت پرهیزکاری و بردباری و بی طمعی . گفتم سرمایهٔ حرب کردن

جیست ؟ کفت عزم درست و نیرو و نشاط . کفتم حاجت خواستن بجند جیز تمام شود ؟ کفت به آنجه از کسی خواهی که خوش خوی تر باشد و آن جیز خواهی که سزاوارتر. کفتم جند جیز است که از بیشی مستغنی نیست ؟ کفت خردمند اگرجه عاقل بود از مشورت مستغنی نباشد و جنکی اگرجه زورمند بود از حیلت مستغنی نگردد و سالك اگرجه برطاعت باشد از زیادتی آن مستغنی نباشد . کفتم جکنم تا تا مردم مرا دوست دارند ؟ کفت درمعامله ستم مکن ودروغ مگوی و بزبان کس را مرنجان . کفتم خواسته از بهر جه بکار آید ؟ کفت تا حق خویشان و نزدیکان بدآن بکزاری و بسوی ماذر و بذر ذخیره فرستی و توشهٔ آنجهان ازبرای خود برداری و دشمن را به آن دوست گردانی . کفتم جه جیز است که اگرجه نخورند تن را سود کند ؟ کفت شش جیز ؛ جامهٔ نرم و دیدار نیکو و صحبت بزرگان و نیکی دیدن از دوستان و گرمابهٔ معتدل و بوی خوش .

« خاتمه »

تنبیه — بعد ازمقایسه ظفرنامهٔ ترجمهٔ ابوعلی‌سینا وظفرنامه مندرجه در تاریخ گزیده ، ملاحظه خواهیم کرد که ازقسمت

اخیر ظفرنامه مترجم ابوعلی ، یعنی نصایحی که بلقمان حکیم نسبت میدهد ، یك کلمه هم (نه معناً و نه لفظاً) در تاریخ گزیده ضبط نشده است . و نیز بعضی ها ، ظفرنامه را فقط مشتمل اسئله انوشیروان واجوبه بوزرجمهر ، یا اسئله بوزرجمهر و استاد او نوشته اند . از اینجاست که شکی بخاطر خطور میکنند و آن اینست که شاید این قسمت اخیر یعنی سؤال و جواب منسوب بلقمان اساساً جزو ظفرنامه نبوده و بعد ها ضمیمه آن گردیده است . والله اعلم بحقایق الامور

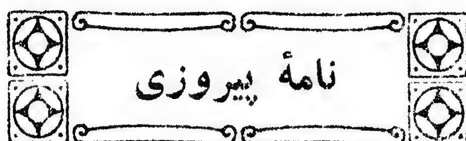


قسمت چهارم

ظفر نامهٔ منظوم

(اثر طبع مؤلف : ك . رجوی)

موسوم به :



نامهٔ پیروزی

— ۱ —

آغاز سخن بنام یزدان

بنام خدای زمین و زمان ، فرازندهٔ گنبد آسمان .
گذارندهٔ گویش اندر زبان . توانا ده خامه نا توان ؛
خداوند دانا و بینندهٔ ؛ وجود از عدم آفرینندهٔ .
خطا پوش جاوید و بخشندهٔ ؛ توانای دیرین و پایندهٔ ؛
کزویست این نشأهٔ زندگی ؛ وزو پادشاهی و هم بندگی .
یکی را برد از بلندی بماه ؛ یکیرا فرود آرد از تخت و گاه .
هر آنکو نه در پیش او بنده شد ، بهر دو جهان خوار و شرمنده شد .

طبیعت ز صنعش نماینده؛ فلك پیش او کمترین بنده.
سپهرش میان بسته بربندگی. جهانی از او یافته زندگی.
کشد صورت آدمی ز آب و گل؛ نهد شور در مغز وسوزش بدل.
زخارا کند خار و از خار گل؛ زنی شکر آرد ز انگور مل.
زمین دور خورشید گردان کند. درونش ز آذر فروزان کند.
بخاك آورد آتش اندر حجاب. کشد خاك را پرده بر رخ ز آب.
کند جامهٔ آبرا چاك چاك، کز آنها سر آرد گریبان خاك.
زند خیمه بر خاك و آب از هوا. دهد هر سه‌را جای اندر فضا.
خدا را ندانست آنکس که گفت: بزیر زمین است گاوی نهفت!
خدائی که داند زمین آفرید، سپهر بلند و برین آفرید،
تواند که بی پشتی و متکا، زمینی نگهدارد اندر هوا.
کهی لرزه اندازد اندر زمین، که فریادش آید بچرخ برین.
چنان خاك را دل کند پر ز خون، که کوه از دهن آتش آرد برون.
جهانی بگنجاند اندر بصر؛ نه آن خرد گردد نه این بازتر!
بموجی که اندازد اندر هوا، رساند زجائی بجائی صدا.
چو پلکی زنی میرساند خبر ز شهری بشهری بموجی دگر!
چنان ملك او بی حدود و حساب، کز و ذرهٔ باشد این آفتاب.

مرا نیست یارای وصف خدا، از آنکو محیط است بر فکر ما.
نه در وهم کنجد نه اندر گمان؛ نه در خامه آید نه اندر بیان.
که از هر چه گوئیم بالاتر است، ز هر چه نویسیم والاتر است.
نه در کنه او میرسد فکر من، نه بر ذات او هست راه سخن.

– ۲ –

درود بر پیامبر و پیشوایان

درود برون از حدود و کران، ابر مصطفی شاه پیغمبران.
سپس بر نخستین هشت وچهار، کزو گشت دین خدا استوار.
بر اولاد والا نژادش سلام، که اسلام‌را زنده کردند نام.

– ۳ –

دادگری ودانش پروری نوشیروان

چو نوشیروان دید کاین روزکار، نداده‌است نوشی بکس پایدار
بدانست کاین گیر ودار جهان، نماند برای کسی جاودان.
ازیرا که دراین سرای خراب، نگردیده کس تا ابد کامیاب.
بنا کرد کاخی زانصاف وداد، که ویران نگردد زباران وباد.
نکونامی از خود بگیتی گذاشت. که خود درفت‌ونام خودش زنده‌داشت

بداد وبدانش جهان زنده کرد. سحاب جهالت پراکنده کرد.
بدانشوران قدر و قیمت نهاد. حکیمان بدرگاه خود جای داد.
زصاحب هنر قدردانی نمود. بدربار خود باب دانش گشود.
نبودی در ایام آن دادگر، گرامی تر از دانش واز هنر.
حکیمان زهرسوی کردندروی بدربار باشوکت و فر اوی.
همه همدمانش ادیب وحکیم؛ همه بندگانش چو در یتیم:
وزیری بدش همچو بوزرجمهر، که درپیش او بنده بودی سپهر؛
خردمند و فرزانهٔ بی نظیر؛ دل آگاه ودانا وروشن ضمیر.

ـ ۴ ـ

فرمان نوشیروان بفراهم کردن ظفرنامه

بفرمود روزی به بوزرجمهر، که ای ملك مارا فروزنده مهر!
«کتابی کن ازبهر ما مختصر، بلفظ اندك و معنیش بیشتر؛
بگوی اندرآن چندپند مفید، که درهردودارم کند روسفید»
چوبشنید بوزرجمهراین سخن، بگفتا که «این نیست کارچو من.
ولیکن چوفرمان شاهنشهی است، بجز کاربستن مراچاره چیست؟»
چنین گفت ویکسال هنگام خواست(۱) که پردازد آن نامه بارای راست.

---

(۱) مدت ، [مهلت]

– ۵ –

فراهم آمدن ظفرنامه

چو ایام مهلت بر آمد بسر، بیامد وزیر شه دادگر؛
نبشته یکی نامهٔ نامور؛ نهاده بر آن نامه نام ظفر؛
فراهم نموده سخنهای چند؛ چو گوهر فروزنده وسودمند؛
چو گنجی پر از گوهر آبدار، برای شهنشاه والا تبار .

– ٦ –

فرمان نوشیروان بخواندن ظفرنامه

پس آنگاه فرمود نوشیروان، ببوزرجمهر، آن وحید زمان:
بخواند (ظفرنامهٔ) خویشتن. که صاحب سخن خوب خواند سخن
چو خسرو بدستور خود امرداد. خردمند دانا زبان بر گشاد .

– ٧ –

خواندن ظفرنامه

بگفتا که: روزی درایام پیش، سؤالات چندی زاستاد خویش،
همیکردم واو زرأی صواب، یکایك بر آنها بگفتی جواب .
بپرسیدم: از آستان خدا، چه خواهم که خواهم همه نیکها؟

بگفتا: که ازایزد بی‌همال ، بخواه ایمنی، تندرستی ومال.
بگفتم: سپارم که را کارها ؟ بگفتا: خردمند شایسته را .
بگفتم: بدهرازکه ایمن شوم، که آسوده ازمکردشمن شوم؟
بگفتا: زیاران دور ازحسد، که هرکار نیکت نه‌بینند بد.
بگفتم: که مینو سزاوارچیست؟ -کزان خوشتر انعام‌دادارنیست-
بگفتا: که درروزکار شباب ، سپردن ره علم وحق‌وصواب،
بگفتم: کدام است‌عیبی بزرك، که‌درنزدمردم‌نمایدسترك؟ (١)
بگفتا: شمردن هنرهای خویش؛ ستودن کمال‌ومزایای خویش.
بگفتم: چگونه بباید برید ، زیاری که شایسته نابد پدید ؟
بگفتا: ببر رشتهٔ الفت وخیز، زیاران ناجنس باین سه چیز:
یکی حاجت ازیار ناخواستن. دوم از ملاقات وی کاستن .
سوم نانمودن زحالش سؤال: که‌چونی‌وچون‌بگذرد‌برتوحال؟
بپرسیدم: اندر جهان کارها، بکوشش بود یا بسوق قضا ؟
بگفتا: همه‌کارها از قضاست. ولیکن قضارا سبب سعی‌ماست.
بگفتم: چه‌بهتر بود ازجوان؟ چه نیکوتر ازپیر قامت‌کمان؟
بگفت: ازجوانان‌دلیری‌وشرم؛ زپیران همی‌علم ورفتار نرم.
بگفتم: حذر از که‌باید نمود، که‌گوی سلامت توانم ربود؟

(١) سترك بمعنی بزرك است

بگفتا: ز دونان مهتر شده ؛ شریر وخسیس توانگر شده.
بگفتم: سخی کیست؟ ای اوستاد! بگفتا: هر آنکس که دلشاد داد.
بگفتم: چه چیز است کاهل جهان، هماره بود از پی آن دوان.
ولی زینهمه جستجوی مدام، کسی نیست کانرا بیابد تمام؟
بگفتا: سه چیز است دراین سرا، که نایاب هستند چون کیمیا:
یکی مهربان یار تا عاقبت ؛ دوم شادی دل، سوم عافیت .
بگفتم: که نیکی ودوری زبد، کدامش نمایم که بهتر بود ؟
بگفتا: نخست از بدی دور شو! زاهریمن زشت مهجور شو !
که ترك بدی پایهٔ نیکهاست : نخستین علاج مریض احتماست(۱)
بگفتم: کدامین بود آن هنر، که چون عیب بنماید اندر نظر؟
بفرمود : منت نهادن بجود ، عطا کردن آنگاه گفت وشنود.
بگفتم: فزایندهٔ علم چیست ؟ بفرمود: این کیمیا راستیست.
بگفتم: دلیری چه دارد نشان؟ بفرمود: بخشیدن اندر توان .
بگفتم: کرا نیست راه اجل؟ بگفتا : خداوند عز و جل .
که خالیست. گفتم. زعیب وعلل؟ بگفت : آفرینندهٔ لم یزل .
بگفتم: چه نیکوتر اندرجهان، ز اعمال شایستهٔ بخردان ؟
بگفتا: بدان را نگهداشتن ، زتخم بدی درجهان کاشتن .
بگفتم: زیانکارتر عیب چیست؟ بفرمود: عیبی که پوشیده نیست.

---

(۱) احتما بمعنی پرهیز است

بگفتم: ز ساعات عمر بشر ، کدامین دقیقه است بیهودتر ؟
بگفتا: هر آن لحظهٔ کاندر آن، بشخصی نکوئی نمودن توان،
ولیکن نکرد آنچه آمد ز دست، گذشت آن دقیقه چو پیکان ز شست
بپرسیدمش حکم و فرمان کیست که شایسته هیچ تحقیر نیست؟
بفرمود: فرمان و حکم سه تن: نخستین بود خالق ذوالمنن ؛
دوم گفتهٔ مادر است و پدر ؛ سوم رای دانای صاحب نظر،
بگفتم: که نیکوترین زیست چیست؟ بگفتا: فراغ دل وایمنی است،
بپرسیدم: از مرك دشوارتر . بفرمود: بی برگی از سیم و زر .
بگفتم: چه بهتر ز هر دو جهان؟ بفرمود: خشنودی لامکان(١)
چه چیز است گفتم که بد هد بباد، بناهای دیرین مهر و وداد ؟
بفرمود امساك و بخل از سران(٢) غرور و تکبر ز دانشوران ؛
ز مردان دروغ آوریدن بلب؛ ز زن بی حیائی و ترك ادب.
بگفتم: چه چیز است اندر جهان، که فاسد شود کار مردم از آن؟
بفرمود: مدح ستمکارگان ؛ تملق نمودن ز خونخوارگان.
بگفتم: که ای قبلهٔ جان من! جهان درچه اندر توان یافتن؟
بفرمود : پیر حقایق شناس : بفرهنك یابی و عقل وسپاس.

(١) یعنی خدای لامکان

(٢) بزرگان .

بگفتم: چه کاری کنم تامزاج، نیارد به پیش پزشك احتیاج؟
بفرمود کم کن خور و خواب خویش که تا درد و رنجت نیاید به پیش؛
دگر تا توانی سخن گوی کم، چو حاجت نباشد فروبند دم (۱)
بگفتم: ز مردم که عاقلتر است که عاقل بهر دو جهان سرور است.
بگفت: آنکه علم وی افزون بود؛ بگوید کم و بیشتر بشنود.
بگفتم ز بونی و خواری ز چیست؟ بگفت: از تبه کاری و کاهلی است.
بپرسیدم: از چیست رنج و محن؟ بگفتا: چو تنها کنی زیستن.
بگفتم: چه بی ننك دارد جوان؟ بگفتا: طمع داشتن از کسان.
بگفتم: چه زیباتر اندر جهان؟ چنین کرد استاد دانا بیان:
تواضع نه از بهر منت بکس؛ سخاوت نه از بهر پاداش و بس.
بگفتم: درین خانهٔ پر خطر، چه باشد ز مردم نکوهیده‌تر؟
بفرمود: امساك از اغنیا؛ درشتی و خوی بد از پادشا.
بگفتم: که اصل تواضع ز چیست؟ بگفت این دو چیز است زین بیش نیست:
یکی هست خوشداشتن روی خویش دگر خوشدلی هرچه آید بپیش.
بگفتم: که در سختی و گیرودار، ز رأی که پرسیم تدبیر کار؟

---

(۱) در نسخهٔ ظفرنامهٔ منثور ابوعلی سینا، کم خوردن و کم بخواب رفتن و کم گفتن نوشته شده. ولی پرواضح است که کم گفتن و زیاد گفتن چندان دخالت مستقیمی در اعتدال یا عدم اعتدال مزاج ندارد. شاید در نسخهٔ اصلی غیر از این بوده باشد که در دسترس ماست.

بگفتا از آنکس که دارد سه چیز: یکی دانش کامل و هوش تیز؛
دوم اینکه پاکیزه ایمان بود؛ سوم دردلش مهر نیکان بود.
بپرسیدمش: نیکویی با چه چیز، تمامی پذیرد؟ بگفتا: سه چیز:
تواضع بمردم نه با چشمداشت؛ سخاوت نه از بهر منت گذاشت(۱)
بخدمت کمر بستن اندر میان، نه با آرزوی مکافات آن.
بگفتم: چه چیز است ای بی نظیر! کز آنند مردم همه ناگزیر؟
بگفتا: سه چیز اندرین عالم است، نه مستغنی از آن بنی آدم است؛
خردمند از شور با عالمان، که کس از خطا نیست اندر امان.
سپاهی ز بازی و مکر و کمند، اگرچه قوی باشد وزورمند.
چو زهاد از یاد پروردکار، اگر چند باشند پرهیزکار.
بگفتم چه خلقیست اندر جهان، که محبوب خلقست دارای آن؟
بگفتا سه چیزند اصل وداد، در دوستی زان سه گردد گشاد:
نخستین بهنگام داد و ستاد، نه بگذشتن از حد انصاف وداد؛
دوم احتراز از کلام دروغ، که کذب آدمی را کند بیفروغ؛
سوم نازدن بر کس از گفت نیش؛ نرنجاندن کس بگفتار خویش.
بگفتم که از دانش وفرز بود(۲) مرا حاصل آید بگیتی چه سود؟

(۱) گذاشت مصدر مرخم است بمعنی گذاشتن.

(۲) فرز بود بمعنی دانش است.

بگفت ار بدی خرد مهتر شوی، اگر بینوائی توانگر شوی؛
وگر مشتهر باشی و نامور، کند زیور علم مشهور تر.
بپرسیدمش از پی چیست مال؟ چنین گفت فرزانه بی‌مثال:
که تا رد کنی حق‌مردم زسر، ذخیره فرستی بمام و پدر؛
یکی توشهٔ راه ازین رهگذر، بری باخود ازبهر دار دگر؛
شوی ایمن ازدشمن بدگهر؛ که‌دشمن شوددوست‌باسیم‌وزر.
ابا یار و دشمن مدارا کنی، به داد ودهش رام، دنیا کنی.
بگفتم چه چیزی بجز خردنست، که‌سودی‌از آن‌از برای‌تن‌است؟
بفرمود سود آید ازپنج چیز: نخستینش دیدار یار عزیز،
دوم شستشوی نه‌سرد ونه گرم، سوم‌بوی خوش‌چار ملبوس نرم؛
دگر صحبت نیکمردان شمار، که باشد تن آساتر از هرچهار.

قسمت دوم ظفرنامه

ـ نصایح لقمان حکیم علیه الرحمه (۱) ـ

بپرسید شخصی زلقمان‌حکیم، ـ که‌رحمت کنادش خدای رحیم ـ

---

(۱) چنانکه گفتیم شرح حال لقمان مبهم است: بعضی و را از اهل نوبه و بعضی عرب میدانند. برخی بمناسبت ذکر اسم او در قرآن مجید (قوله تعالی: ولقد آتینا لقمن الحکمه) بنبوت او معتقد و برخی دیگر فقط بحکیم و عالم

که‌ای عالم از علم تو در شگفت! که داناتر از مردمانست؟ گفت:
هر آنکس که نگزید در این سرا، حطام جهان برنعیم بقاء.
بگفتا: کدامین توانگرتر است؟ بفرمود: آنکس که بافرتر است.
بگفتا شرف چیست؟ دادش جواب بنعمت نهادن حق اندر رقاب.
بپرسید آن چیست کش بیشتر، بجویند و کس نیست زان باخبر؟
بفرمود آن آخر کارهاست. که جاهل بر آن جملگی جز خداست
بگفتا: چه نوشی چشنده کشد؟ خردمند دانا بگفتا: حسد.
بگفتا چه کاخیست هرگز خراب، نگردد زباران و از آفتاب؟
بگفتا بنائی که گردد بلند، بداد وعدالت، نیابد گزند.
بگفتا کدامست آن تلخ وش، که آخر شود نوش و شیرین و خوش؟
بفرمود صبر است آن بارور، که تلخست خود لیك شیرین ثمر.
بگفتا: کدامست آن شهد ناب، که آخر شود تلخ؟ گفتا: شتاب.
بگفتا کدامست آن پیرهن، که هرگز نمی‌بینی آنرا کهن؟
بفرمود آن جامه نام نکوست، که همواره نو باشد و بی رفوست.

موحد ربانی بودنش اعتقاد دارند. گویند معاصر با حضرت داود پیغمبر بوده. و نیز بعضی اعتقاد دارند شخصی زیاده از هزار سال قبل از هجرت در سواحل عمان ظهور وبعضی حکایات حکمتی تالیف نموده است که همان لقمان میباشد.

بپرسید زان فیلسوف زمان : کدامست آن دشمن بی امان ،
که از جمله یاران گرامیتراست؟ بفرمود نفسی که اندر براست.
بگفتا کدامست آن بینوا ، که بر درد وی نیست هرگز دوا؟
بگفتا بود دست مردم تهی ، ز داروی بیماری ابلهی .
بگفتا کدامین بلا را بجان ، خریدار هستند اهل جهان ؟
بفرمود عشق است و مهر آن شرر ، که کرده است دلها همه شعله ور .
بگفتا کدامین بلندی بود ، که پائین تر از جمله پستی شود؟
بفرمود کبر وغرور از بشر ، که شایسته نبود جز او بر دگر (۱)
بگفتا چه زیب فروزنده است ، که بر مرد و زن هر دو زیبنده است؟
بفرمود جز پاکی و راستی ، مکن زینتی گر خود آراستی .
بپرسید از او معنی خواب چیست؟ بفرمود مرگی سبك بیش نیست .
بپرسید از مرك ومعنی آن . بفرمود خوابی است لیکن گران .
بگفتا چه چیز است اندر جهان ، همه خرمی حاصل آید از آن؟
بگفتا سخن با بزرگان وبس؛ پشیمان نگردد ازین کار کس.
بگفتا کدامست آن رهگذر ، که از عافیت نیست آنجا اثر؟
بفرمود آن پیر نیکو بیان : ره ظلم کردن به بیچارگان.

« خاتمهٔ ظفرنامه »

---

(۱) مقصود از ضمیر او خدای تعالی است ،

— ۸ —

— خوش آمدن ظفرنامه برانوشیروان —
وانعام بوزرجمهر

چو برخواند بوزرجمهر اینکتاب ، چو گنجینهٔ پر زدر خوشاب ،
خوش آمد بسی برانوشیروان ، که شایسته دیدش بشاهنشهان .
بانعام دستور همت گماشت : در اقطاع وی شهری افزوده داشت
پس آنگاه فرمود آن دادگر : نوشتند آن نامه با آب زر .
همی خواندی آن شاه والاگهر ، همان نامهٔ شایگان هرسحر .

— ۹ —

— ترجمهٔ ظفرنامه —

ز تاریخ هجرت بقرن چهار ، حسین بن سیناء حکمت‌مدار ،
در آورد آن نامهٔ خسروی (۱) بفرس زمان خود از پهلوی .
بنـام امیری ز سـامانیان ، ز کشور گشـایان ایرانیان ،
که «نوح بن منصور» بد نام اوی هنرپروری در جهان کام اوی .

— ۱۰ —

— نظم ظفرنامه —

بسال هزار و سه صد هشت و چل (۲) بدید آمدم آرزوئی بدل ،

---

(۱) (خسرو) نام انوشیروان است . (۲) تاریخ ۱۳۴۸ قمری است .

پی نظم آن نامه شاهوار ، که منظومه ماند بسی پایدار.
ز من ماند این نامه شایگان ، پی یادگاری بر دوستان .
چوانجام آن روز نوروز شد(۱) مراین نامه را نام پیروز شد.

الا ای خریدار اندرز و پند !
اگر هوشیاری بخوان ، کاربند.
که تا خامه گوهر فشاننده است،
ازین بهترت نامه ناید بدست .

ـ انجام ـ

تبریز ، بتاریخ اولین روز فروردین ۱۳۰۹ ك. رجوی

---

(۱) مه ۱۳۰۵ هجری شمسی است .

بعضی از تألیفات مؤلف که طبع خواهد شد:

۱ـ یادگار شباب

(قسمت اول دیوان مؤلف مرکب از غزلیات و قطعات و رباعیات و چند قصیده)

۲ ـ آتشفشان

(مشتمل موضوعات مختلفه نثری : ادبی ، اجتماعی واخلاقی)

۳ـ مسافرت بیست روزه

(کتابی است بسبك رمانتیك شامل یاد داشت های تاریخی و جغرافیائی ، انتقادات اخلاقی و اجتماعی)

۴ـ قواعد لگاریتمی

(که قسمت اول آن در ۱۳۰۶ طبع و فعلا در کتابخانه ادبیه بفروش میرسد)

۵ـ سعدی

(تحقیقات درباره زندگانی سعدی و آثار و عقاید او)

۶ـ تاریخ و جغرافیای مفصل سلماس (مولد مؤلف) و تاریخچهٔ ادبی آنجا